

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مناقشه صاحب منتقى الاصول نسبت به سخن مرحوم خوئی

بحث در مناقشه‌ای بود که نسبت به فرمایش مرحوم آقای خوئی قدس سره از طرف صاحب منتقى الاصول وارد شد. صاحب کتاب منتقى فرمودند: این اشکال شما بر مرحوم نائینی روی این مبناست که ما حقیقت انشاء را يك امر شخصي بدانیم، بگوئیم انشاء ابراز اعتبار نفسانی شخصی است، اما اگر حقیقت انشاء را همان معنایی که مشهور بیان کردند که می‌گویند انشاء عنوان تسبیبی را دارد و موضوع برای اعتبار عقلاست، بدانیم؛ این فرمایش نائینی درست است و جعل و مجعول از هم جدا می‌شود. اما روی مبنای خود شما (مرحوم آقای خوئی) در انشاء جعل و مجعول یکی است، ذاتاً اتحاد دارند و اعتباراً تغایر دارند، این اشکالی بود که دیروز هم توضیح دادیم و در حقیقت عرض کردیم صاحب منتقى دو اشکال بر مرحوم آقای خوئی دارد که اشکال اول همین بود که باز امروز تکرار کردیم.

اشکال استاد به مناقشه صاحب منتقى الاصول

به نظر ما هر دو اشکال صاحب منتقى غیر وارد است،

اشکال نخست: اولاً این معنا که بگوئیم طبق مبنای مرحوم آقای خوئی قدس سره انشاء يك امری است که عبارت از ابراز اعتبار نفسانی است و بگوئیم دیگر کاری به اعتبار عقلا ندارد، اما طبق تفسیر مشهور ما باید برویم سراغ اعتبار عقلا، این حرف درستی نیست. حالا مجالی نشد بر اینکه مجدداً مراجعه کنیم، يك بحث مفصلی در مورد حقیقت انشاء در همان سال‌های اول بحث‌های اصولی‌مان داشتیم، آنجا چهار مبنا در حقیقت انشاء را مطرح کردیم و خود ما هم در نهایت همین مبنای مشهور را اختیار کردیم، اما در آنجا صحبت این نبود که روی مبنای مشهور انشاء و این اعتباری که شخص می‌کند موضوع برای اعتبار عقلا می‌شود، اما روی این مبنای مرحوم آقای خوئی موضوع برای اعتبار عقلا نیست. اصلاً چنین نتیجه‌ای برایش مترتب نیست. همه‌ی کسانی که انشاء را معنا می‌کنند قبول دارند که بعد از این انشاء آنچه که انشاء کننده انشاء می‌کند یا موضوع برای اعتبار عقلاست یا موضوع برای اعتبار شارع است. شارع فرموده اگر از روی قصد و اراده گفتی «أنت طالق» من اعتبار می‌کنم بینونت بین تو و زوجات را! یا بگوئیم عقلا اعتبار می‌کنند، در این معنا که انشاء یا موضوع برای اعتبار عقلاست یا موضوع برای اعتبار شارع. بین مبانی فرقی وجود ندارد، این اولاً.

اشکال دوم: ثانیاً ما عرض کردیم تفکیک بین جعل و مجعول به همین عنوان، یعنی عنوان جعل و مجعول این عمدتاً در کلمات مرحوم محقق نائینی و به قول امروزی‌ها در مدرسه‌ی نائینی مطرح شده، در حالی که این تفسیری که مشهور برای انشاء دارند قبل از مرحوم نائینی است، یعنی آیا صاحب منتقی الاصول ملتزم می‌شوند به اینکه مشهور بین جعل و مجعول فرق قائل‌اند، لازمه‌ی کلام ایشان این است که بگویند تمام مشهور از جمله نائینی بین جعل و مجعول تفکیک قائل‌اند، در حالی که اصلاً این مطلب در کلمات مشهور نیامده و چه بسا قرائنی بر خلافش هم باشد.

اشکال سوم: اشکال سوم این است که اساساً تفکیک بین جعل و مجعول روی یک اصطلاح خاصی است که مرحوم نائینی دارد، نائینی معتقد است که اگر مجعولی دارای یک شرایطی باشد، مادامی که آن شرط به مرحله‌ی فعلیت نرسیده مجعول هم فعلیت ندارد و مجعول در مرحله‌ی انشاء هم همان جعل است، نائینی در مرحله‌ی فعلیت قائل به تفکیک است. می‌گوید: «ممکن آن یکن جعل فعلیاً و لا یکن المجعول فعلیاً»، اینجا تفکیک را قائل است. شارع آمده انشاء کرده، جعل کرده، چه چیزی را؟ اینکه مجعول چیست؟ وجوب حج برای مستطیع را، این می‌شود مجعول، شارع انشاء فرموده وجوب حج را برای مستطیع، مجعول ما می‌شود وجوب حج برای مستطیع، مادامی که استطاعت در عالم خارج محقق نشده هنوز مجعول فعلیت پیدا نکرده اما جعل در مرحله‌ی فعلی هست، جعلی که شارع انجام داده فعلیت دارد، انشاء شارع فعلیت دارد اما منشأ و مجعول فعلیت ندارد، آن وقت مرحوم صاحب کتاب منتقی الاصول علیه الرحمه مسئله‌ی مجعول را بردند روی اعتبار عقلا، در حالی که اینطور نیست، در اصطلاح مرحوم نائینی وقتی شرایط فعلیت مجعول موجود شد مجعول فعلی می‌شود، وقتی استطاعت فعلیت پیدا کرد مجعول فعلی می‌شود، اینجا دیگر کاری به اعتبار عقلا نداریم و اعتبار عقلا اصلاً در بعضی از موارد انشاء وجود دارد، الآن در باب این وجوب حج ما چه چیزی به نام اعتبار عقلا داریم؟ ایشان ملتزم می‌شود که شارع یک انشائی کرده، منشأ وجوب حج بر مستطیع است، بعد که یک شخصی در عالم خارج مستطیع شد حالا باز عقلا می‌آیند یک اعتباری می‌کنند وجوب را برای او، اینکه معقول نیست عقلا بیایند الآن برای او وجوب را اعتبار کنند.

بنابراین این مطلب به هیچ وجه با آن مبانی در باب انشاء سازگاری ندارد؛ بحث اینکه انشاء موضوع واقع می‌شود برای اعتبار عقلا یک بحث است، اختلاف در حقیقت انشاء بحث دیگری است، و بحث جعل و مجعول یک بحث است و بحث اعتبار عقلا و اعتبار شارع بحث دیگری است، به نظر می‌رسد که مقداری در اینجا خلط شده است. گرچه ایشان احاطه‌ی خیلی جامعی بر مبانی نائینی و اصفهانی دارند اما آن مقداری که ذهن ما در این بحث یاری می‌کند مخصوصاً از بحث جعل و مجعولی که نائینی در بحث استصحاب تعلیقی دارد. که شاید اولین بحثی که ما در مباحث اصول اجتهادی مورد مباحثه قرار دادیم همین بحث استصحاب تعلیقی بود، آنجا انسان می‌بیند که اصطلاحاتی که نائینی برای جعل و مجعول دارد با اصطلاحاتی که مشهور دارند تفاوت دارد، روی همان اصطلاح خودش مسئله‌ی تفکیک بین جعل و مجعول را مطرح کرده است.

اشکال دومی که ایشان کردند و خیلی برای ما جایی تعجب است که یک وجوب تطبیقی درست کردند، ایشان در اشکال دوم بر مرحوم آقای خوئی فرمودند بالأخره شما گرفتار اصل مثبت هستید، چرا؟ فرمودند طبق همین مبانی شما که انشاء ابراز اعتبار نفسانی شخصی است، شارع آمده وجوب را بر کلی مستطیع جعل کرده، یعنی مجعول اول وجوب الحج علی المستطیع به نحو کلی است، بعد که این شخص در عالم خارج مستطیع می‌شود این وجوب کلی بر این شخص تطبیق پیدا می‌کند و این شخص الآن می‌شود واجب الحج، این شخصی که در خارج مستطیع شد. فرمود آثار عملیه بر این وجوب تطبیقی مترتب می‌شود و استصحاب عدم جعل نسبت به این وجوب تطبیقی عنوان اصل مثبت را دارد، این خلاصه‌ی اشکال دوم بود.

دیروز هم اشاره کردیم، این هم بسیار تعجب است از مثل ایشان که ما در مقام تطبیق یک وجوب دیگری پیدا نمی‌کنیم، اینطور نیست که بگوئیم شارع یک وجوب کلی برای مستطیع آورده و یک وجوب دوم در مقابل تطبیق بر این شخص آورده، به عبارت دیگر طبق بیان صاحب منتقی وقتی این شخص در عالم خارج مستطیع می‌شود باید بگوئیم شارع متعال مجدداً وجوب را بر این شخص تطبیق و اعتبار کرده، در حالی که این واجب البطلان است، شارع آمده وجوب را به نحو کلی برای مستطیع جعل کرده،

بعداً این شخص وقتی مستطیع می‌شود قهراً این برایش انطباق پیدا می‌کند و ما دیگر وجوب دومی اصلاً نداریم که اسمش را بگذاریم وجوب تطبیقی، یکی وجوب بر مستطیع است که می‌شود مجعول، مجعول تا حالا فعلیت نداشت و حالا که این آدم مستطیع شده، همان فعلیت پیدا کرده، يك وجوب دومی نیست تا شما بفرمایید استصحاب عدم جعل نسبت این وجوب دوم می‌شود اصل مثبت، اگر نسبت به وجوب اول اصل مثبت است این هم همان است منتهی فعلیت آن است و فرقی نکرده، نه اینکه این يك وجوب دومی باشد که ایشان در اینجا آمدند مطرح کردند.

پس این اشکال‌های صاحب منتقی وارد نیست اولاً، اصل فرمایش مرحوم آقای خوئی و اشکال مرحوم آقای خوئی به نائینی وارد است. ما همه جا می‌آئیم پای عرف را در میان می‌آوریم و بعضی از جاهای حساس عرف را کنار می‌گذاریم، تفکیک بین جعل و مجعول يك امر عقلی، يك تحلیل عقلی است، عرف نمی‌گوید شارع يك جعل دارد و يك مجعول، آیا ما استصحاب را در جعل جاری کنیم یا در مجعول؟ استصحاب را در عدم جعل جاری کنیم یا در عدم مجعول، عرف و عقلاً عدم جعل را مساوی با عدم مجعول می‌دانند و عدم مجعول را مساوی با عدم جعل می‌دانند، جعل را مساوی با مجعول می‌دانند، جعل و مجعول دو چیز نیست، منتهی این جعل و مجعول مادامی که شرطش نیامده فعلیت ندارد، هر دو در مرحله‌ی انشاء است اصلاً هر دو غلط است که می‌گوئیم بلکه يك چیز است و دو چیز نیست! نمی‌توانیم بگوئیم جعل انشائی است و مجعول غیر انشائی. مجعول انشائی است و جعل غیرانشائی، این نمی‌شود.

عرف در چند جا دخالت دارد؛ يك جا در فهم مفاهیم الفاظ است که «العرف مرجعٌ لمفاهيم الألفاظ»، جای دوم در تطبیق کلیات بر مصادیق است که عرف می‌گوید این دم است، این آب است، کلی را بر مصادیق تطبیق می‌کند، يك جای سومي هم بود که حالا هر چه فکر می‌کنم به ذهنم نمی‌آید.

این مورد چهارم است؛ در اینکه آیا دو چیز در این حکم حاکم و امر آمر است یا يك چیز، شما در باب استصحاب می‌گوئید بقاء المستصحب بنظر العرف این هم يك جاست که عرف بگوید این موضوع همان موضوع است، وقتی موضوع همان موضوع بود حکمش را ابقاء می‌کنیم، در این حکم هم باید برویم سراغ عرف، به عرف می‌گوئیم آیا شارع دو چیز دارد یا يك چیز؟ يك جعل دارد و يك مجعول! یا اگر به حسب تحلیل عقلی دو چیز هستند مثل انسان حیوان ناطق که به حسب تحلیل عقلی مرکب است ولي عرف آن را يك چیز می‌داند، در باب احکام هم عرف يك چیز می‌داند وقتی یکی می‌داند استصحاب جعل همان استصحاب مجعول است، استصحاب عدم جعل همان استصحاب عدم مجعول است، فرقی میان اینها نیست.

به نظر ما اشکال مرحوم عراقی و اشکال آقای خوئی بر مرحوم نائینی وارد است و طبق بیان مرحوم عراقی نمی‌توان در اینجا اصل مثبت را پذیرفت، با همان توضیحی که عرض کردیم و طبق بیان مرحوم آقای خوئی ما دو چیز، یکی به نام جعل و یکی به نام مجعول نداریم.

نقض مشترک محقق عراقی و مرحوم خوئی بر مرحوم نائینی

آن وقت مرحوم عراقی و آقای خوئی (این دو نفر) یا شاید هم مرحوم آقای خوئی از مرحوم عراقی گرفته، يك نقضی بر مرحوم نائینی کردند، گفتند اگر استصحاب عدم جعل مثبت است پس استصحاب بقاء جعل هم باید مثبت باشد، در حالی که استصحاب بقاء جعل اساس شریعت ما را تشکیل می‌دهد، در صدر اسلام احکامی جعل شده، الآن نمی‌دانیم در زمان غیبت کبری آن جعل باقی است یا نه؟ استصحاب می‌کنیم بقاء جعل را، استصحاب می‌کنیم عدم نسخ را، این دو بزرگوار می‌گویند اگر جعل و مجعول دو تا هستند، وقتی شما استصحاب می‌کنید بقاء جعل را پس با این اگر اثبات شد بقاء مجعول می‌شود اصل مثبت، چون شما می‌گوئید مجعول غیر از جعل است، در حالی که کسی نمی‌تواند به این مطلب ملتزم شود، یعنی همه اصولیین استصحاب بقاء جعل و عدم نسخ را جاری می‌کنند و کسی هم مسئله اصل مثبت را مطرح نکرده است.

در اینجا صاحب منتقی الاصول اشکالی به این نقض دارند و می‌فرمایند ما اصلاً در بقاء جعل احکام نه نیاز به استصحاب داریم و نه نیاز به روایت «حلال محمد (ص) حلالٌ إلی يوم القيامة و حرامه حرامٌ إلی يوم القيامة» داریم، چون برخی از اصولیین برای بقاء جعل و بقاء شریعت به این روایت تمسک می‌کنند، صاحب منتقی الاصول می‌فرماید ما نه نیاز به استصحاب داریم و نه به این روایت نیاز داریم بلکه می‌گوئیم «اقیموا الصلاة» اطلاق زمانی دارد، «کتب علیکم الصیام» اطلاق زمانی دارد، «لله علی الناس حجّ البيت» اطلاق زمانی دارد، ما به اصالت الإطلاق در ادله‌ی احکام تمسک می‌کنیم و با این اطلاق می‌گوئیم این الی يوم القيامة باقی مانده است.

اینجا ولو اینکه ایشان دقت خوبی فرمودند ولی اشکالی که بر ایشان داریم این است که اگر کسی در این اصالة الاطلاق تردید کرد و گفت: نمی‌توان از ادله اطلاق زمانی استفاده کرد و در سند روایت «حلال محمد حلالٌ إلی يوم القيامة» ولو روایتی مشهور است، خدشه کرد، این بالأخره باید به استصحاب پناه ببرد، درست است با وجود اصالة الإطلاق مجالی برای استصحاب نیست و قبول داریم، با وجود اماره ما سراغ استصحاب نمی‌رویم اما اگر کسی در این اصالة الاطلاق خدش‌های کرد، فرض کنید بعضی از احکام ضروری‌ای که دلیل لفظی ندارد، حالا این را بیشتر به عنوان نقض بر ایشان وارد می‌کنیم، نماز، روزه، حج و ... دلیل لفظی دارد اما بعضی از احکام ضروری که دلیل لفظی ندارد را چکار می‌خواهید بکنید؟ يك حکم ضروری که در دین بوده الآن هم با خواهیم بگوئیم هست یا نه؟ اگر دلیل لفظی نداشته باشیم مثلاً فرض کنید راجع به وجوب قتل مرتد اگر در روایاتش خدشه کردند، اما به عنوان يك حکم مسلم در زمان پیامبر صلوات الله علیه و ائمه علیهم السلام بوده الآن نمی‌توانیم استصحاب کنیم، مسلم است و راهی غیر از استصحاب نداریم، چون اصالة الإطلاق را فقط در ادله‌ی لفظیه می‌توانیم تمسک کنیم، پس اولاً اگر در خود اصالة الاطلاق خدش‌های شود چکار کنیم؟ ثانیاً اصالة الإطلاق در جایی است که يك حکمی دلیل لفظی داشته باشد، ما برخی از احکام مسلم را داریم که دلیل لفظی ندارد و باید استصحاب کنیم، مثلاً اجماع بوده، یا ضرورت بر آن قائم شده، ضرورت بوده اما حالا باید این حکم ضروری را استصحاب کنیم.

نکته سوم این است که گاهی اوقات بعضی از احکام شرایع سابقه را استصحاب می‌کنیم در حالی که در شرایع سابقه هم دلیل لفظی‌اش برای ما روشن نیست فقط برای ما مسلم است در آن شریعت سابق این حکم بوده، می‌آئیم استصحاب می‌کنیم. پس این بیان هم درست نیست و این نقضی هم که باز این دو بزرگوار بر مرحوم نائینی کردند که اگر بگوئیم آنجا اصل مثبت است و اینجا هم اصل مثبت است، این نقض وارد است و در حقیقت همین که آقای لطیفی هم گفتند صاحب منتقی الاصول هم پذیرفته که استصحاب بقاء احکام می‌شود اصل مثبت، یعنی اگر کسی استصحاب عدم جعل را اصل مثبت بداند استصحاب جعل را هم باید اصل مثبت بداند و قابل تفکیک نیست. اصل بحث اقل و اکثر ارتباطی تمام شد.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين